

جستجویی در تاریخ مناقب خوانانی و اشاره‌هایی به منظومه‌ی علی‌نامه

مهران افشاری

پیشکش به علامه‌ی بی‌بدیل و شاهنامه‌شناس بزرگ
استاد دکتر فتح‌الله مجتبابی

تاکنون درباره‌ی مناقب خوانان و اهمیت آنان در تاریخ ادب فارسی و تأثیری که در جریان تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران داشته‌اند، آن‌گونه که شایسته است، کسی تحقیقی را ارائه نکرده است. اغلب مؤلفان و دانشمندان در این موضوع فقط به نقل مطالب عبدالجلیل قزوینی رازی در کتابش، مشهور به *تقض*، اثری گرانقدر از سده‌ی ششم هجری، بسنده کرده‌اند. تا آنجا که می‌دانم تنها آقای رسول جعفریان با تحقیقاتش درباره‌ی حسن کاشی، یکی از مناقب خوانان سده‌ی هشتم، در مقاله‌ای متمتع زیر عنوان «مروری اجمالی بر منقبت امامان علیهم‌السلام در شعر فارسی» (جعفریان، ۱۳۸۲) کوشیده است که فراتر از مطالب کتاب *تقض* نشانه‌هایی از مناقب خوانان را در تاریخ جستجو کند.

نگارنده ضمن اذعان به فضل تقدم آقای جعفریان و استفاده از تحقیقات ایشان، در این نوشته بر آن است که به مطالبی تازه درباره‌ی مناقب خوانان بپردازد تا سپس بر اساس آن مطالب، خوانندگان را به نکته‌هایی درباره‌ی *علی‌نامه*، منظومه‌ای حماسی از قرن پنجم، متوجه کند.

۱. به جستجوی مناقب خوانان در تاریخ

کتاب *بعض مطالب النواصب فی تقض بعض فضائح الروافض* مشهور به *تقض* که در سده‌ی ششم هجری، دانشمندی شیعی به نام نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی در پاسخ به کتاب یک عالم سنی با عنوان *بعض فضائح الروافض* نوشته است، هم از شاهکارهای نثر کهن فارسی است و هم نکاتی بس مهم از تاریخ اجتماعی ایران را در بردارد که آنها را در آثار دیگر کمتر می‌توان یافت. این کتاب ارزنده

تاکنون چنانکه اطلاع داریم، کهن‌ترین اثر فارسی است که درباره مناقب‌خوانان توضیح می‌دهد. مطابق سخنان نویسنده تقض، در سده ششم و قاعدتاً حتی پیش از آن، دو گروه مذهبی در گذرگاه‌های عمومی و کوچه و بازار معرکه می‌گرفتند و به دیگر سخن هنگامه می‌گستراندند: گروهی که شیعه بودند و مناقب‌خوان نامیده می‌شدند و گروه دیگر، فضایل‌خوانان سنی مذهب. مناقب‌خوانان برای توده مردم از دلاوریها و رشادتها و کرامتهای حضرت علی بن ابی طالب (ع) شعر می‌خواندند و در قبال آنان فضایل‌خوانان از فضایل سه خلیفه اول سخن می‌گفتند (قزوینی رازی، تقض: ۶۴-۶۵).

به گفته عبدالجلیل قزوینی رازی، یکی از سخن‌سرایان شیعی آن دوران، عبدالملک بن بنان قمی شهرتی داشته است و مناقب‌خوانان قصیده‌های او را در معابر می‌خوانده‌اند (همانجا؛ نیز: همان: ۲۳۱ و ۵۴۵). او دو بیت از سراینده مذکور را در کتاب خود نقل کرده است (همان: ۳۲۷). ما بیش از این آگاهی از این شاعر محبوب مناقب‌خوانان سده ششم نداریم.

دانشمند نامی معاصر، استاد ایرج افشار، بر اساس جنگی دست‌نوشته که در سده هشتم هجری کتابت شده، ما را با اشعار سه مناقب‌خوان آشنا کرده است: حمزه کوچک ورامینی، نصرت رازی، شهاب سمنانی (افشار، ۱۳۷۷). ظاهراً سه شاعر یادشده یا در سده هشتم یا در سده هفتم می‌زیسته‌اند، اما متأسفانه از آنان چندان اطلاعی در دست نداریم.

حمزه کوچک در شعرش اشاره نموده که از مردم عراق (عراق عجم) بوده، در ورامین زاده شده و در همانجا اقامت داشته است (همان: ۲۱۱). شهاب سمنانی از «پشمینه‌پوشی» خود سخن گفته است (همان: ۲۱۹) که دلالت دارد بر اینکه او ظاهراً از درویشان بوده است.

در سده هشتم، مناقب‌خوان بسیار شهیر، حسن کاشی بود. اصلش از کاشان و زاده آمل بود. در سده نهم، دولت‌شاه سمرقندی در تذکرةالشعراء ضمن آنکه از فضل و پارسایی او سخن گفته تأکید کرده است که حسن «غیر از مناقب ائمه چیزی نگفتی و به مدح ملوک اشتغال نکردی» (دولت‌شاه سمرقندی، تذکرةالشعراء: ۲۹۷). او در کسوت درویشی به سر می‌برد و قلندروار سفر می‌کرد و در معابر در منقبت مولای

درویشان، علی (ع)، شعر می‌خواند. آنچه در تاریخ جدید یزد از ملاقات سلطان محمد خدابنده (حک: ۷۰۳-۷۱۶ق) و حسن کاشی آمده درخور توجه است:

«چون سلطان به مشهد درآمد، درویشی نمودپوش را دید که پشت به قبر امام باز داشته بود. سلطان قهر کرد و گفت: تو کیستی؟ آن درویش مولانا حسن کاشی بود و چون سلطان گفت تو کیستی، گفت:

منم که می‌زنم از حبّ آل‌حیدر لاف ز جان و دل شده مولای آل عبد مناف
منم که موی وجودم به گاه رزم سخن شود به کین خوارچ چو رمح نیزه شکاف
و این قصیده در بدیهه بگفت و بر سلطان خواند. سلطان یک طشت طلا بدو بخشید»
(کاتب، تاریخ جدید یزد: ۷۴).

مشهورترین اشعار حسن کاشی «هفت‌بند» اوست که چندین شاعر پس از او در سرودن هفت‌بند از او پیروی کرده‌اند (قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین: ۶۲۸).

در سده هشتم، شاعر شیعه و مناقب‌خوان دیگر، حسن سلیمی تونی بود. در تون خراسان زاده شد، اما در سبزوار زیست و در همانجا درگذشت. پیشه‌اش در آغاز عملداری حاکم بود؛ سپس مانند حسن کاشی به جامعه فقر درآمد و زندگی را با سیاحت و مناقب‌خوانی گذراند. قصیده‌های او در منقبت علی و اهل بیت اطهار (ع) در عهد خود مشهور بود (دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء: ۲۹۷).

مناقب‌خوان و شاعر شیعه دیگر سده هشتم، لطف‌الله نیشابوری (متوفی ۸۱۰ق) بود که قصایدش در مدح پیامبر اکرم (ص) و امیر مؤمنان و امامان معصوم (ع) شهرت داشت. او در مرحله‌ای از زندگی‌اش عزلت‌گزید و به دیه اسپریس، مشهور به قدمگاه امام رضا (ع)، نقل مکان کرد و در باغی که آنجا داشت تا پایان عمر به سر برد (همان: ۳۱۷-۳۲۱).

در سده نهم، ابن حسام خوسفی (متوفی ۸۷۵ق) ضمن آنکه از کشاورزی روزگار می‌گذراند، مناقب‌خوانی نامدار بود (همان: ۴۳۸-۴۳۹). اشعار او در منقبت علی (ع) در دیوانش به چاپ رسیده است و منظومه حماسی خاورنامه نیز پرداخته اوست.

مردمان هم‌روزگار این مناقب‌خوانان، هم لطف‌الله نیشابوری و هم ابن حسام را صاحب ولایت می‌دانستند (برای لطف‌الله نیشابوری، نک: همان: ۳۱۷؛ برای

ابن حسام، نک: همان: ۴۳۸). این نکته نشان می‌دهد که مناقب‌خوانان یاد شده در میان مردم دوران خود به زهد و عرفان شناخته شده بوده‌اند.

اما، در سده نهم کتاب بسیار ارزنده‌ای که بیش از هر اثری ما را با مناقب‌خوانان و روش کار آنان آشنا می‌کند، فتوت‌نامه سلطانی، نوشته ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری، همان نویسنده کتاب مشهور روضه‌الشهداء است که در واقع پرده از اسرار مناقب‌خوانان بر می‌دارد و ارتباط بسیار مهم مناقب‌خوانی را با تشکیلات فتوت، یا همان آیین جوانمردی، بر ما روشن می‌سازد. چون کاشفی در این کتاب به جای واژه «مناقب‌خوان» از واژه «مدّاح» استفاده کرده است؛ پژوهندگان به مباحث بسیار مهم او درباره مناقب‌خوانی و مناقب‌خوانان کمتر توجه کرده‌اند.

از خلال صفحات این کتاب است که درمی‌یابیم سید حمزه کوچک، همان مناقب‌خوانی که آقای ایرج افشار اشعارش را به چاپ رسانده‌اند و ذکر او رفت، یکی از بزرگان اهل فتوت بوده است، چنانکه ملاحسین واعظ کاشفی، که هم واعظ و هم مناقب‌خوان و هم از اهل فتوت بوده در سند فتوت‌نامه شخص خود، از او چنین یاد کرده است: «صاحب الشده و العلم، مدّاح القره، سید حمزه کوچک» (کاشفی سبزواری، فتوت‌نامه سلطانی: ۱۲۶). نیز ملاحسین در سلسله سند «پدر عهدالله» خود ذکر کرده است که پدر عهدالله او درویش تاج‌الدین علی دهقان بوده و پدر عهدالله درویش تاج‌الدین نیز لطف‌الله نیشابوری، همان مناقب‌خوان سده هشتم و مدفون در قدمگاه حضرت رضا (ع)، بوده است (همان: ۱۲۳-۱۲۴). این نیز پیوستگی لطف‌الله نیشابوری را با اصحاب فتوت نشان می‌دهد.

به ظن قریب به یقین، حسن کاشی و حسن سلیمی هم که بر طبق منابع قدیم در کسوت درویشی به سر می‌برده‌اند، جزو هیچ سلسله‌ای از سلسله‌های صوفیان نبوده، بلکه مانند حمزه کوچک و لطف‌الله نیشابوری از قتیان و جوانمردان بوده‌اند. امروزه بر ما مسلم است که قلندریه هم منشعب از اهل فتوت بوده‌اند (فتوت‌نامه‌ها و ...، سی‌وپنج - چهل). حسن کاشی و حسن سلیمی تونی هم مانند قلندران، بخشی از زندگی خود را در سیاحت گذرانده‌اند. ملاحسین کاشفی در فتوت‌نامه سلطانی، از آن دو نیز نام برده و اشعارشان را ستوده است (کاشفی سبزواری، فتوت‌نامه سلطانی: ۲۸۱).

به هر تقدیر، به یمن اطلاعاتی که کاشفی عرضه کرده است، با نام چند مناقب‌خوان گمنام دیگر که در طی سده‌های هشتم و نهم می‌زیسته‌اند و همه از فتیان بوده‌اند آشنا می‌شویم که عبارت‌اند از: درویش محمدعلی غرّاً خوان طبرسی، سید امیر حاج آملی، ابومسلم قزوینی، صاحب شاه خرقانی و اخی علی تونی (همان: ۱۲۶).

ملاحسین واعظ کاشفی در فتوّت‌نامه‌ی مدّاحان یا همان مناقب‌خوانان را به چهار گروه تقسیم کرده است:

۱. آنانی که اشعارشان را در منقبت علی (ع) و اهل بیت (ع)، خود می‌سروده‌اند که نمونه‌ی شاخص آنان در تاریخ ادب فارسی حسن کاشی است.
۲. آنانی که خود شعر نمی‌سروده‌اند، اما در معابر اشعار دیگران را در منقبت اهل بیت (ع) می‌خوانده‌اند.
۳. آنانی که هم مدّاحی می‌کرده‌اند و هم سقّایی.
۴. گروهی که از طریق منقبت‌خوانی بر در خانه‌ها از مردم گدایی می‌کرده‌اند و کاشفی آنان را نکوهیده است (همان: ۲۸۱-۲۸۲).

او همچنین سه طریق مدّاحی یا مناقب‌خوانی را شرح داده است: مدّاحان ساده‌خوان فقط منظومات را یا به عربی یا به فارسی می‌خوانده‌اند؛ غرّاًخوانان معجزات و مناقب را به نثر ادا می‌کرده‌اند؛ مرصّع‌خوانان گاه به نثر و گاه به نظم مناقب می‌خوانده‌اند و برتر از آن دو گروه دیگر بوده‌اند (همان: ۲۸۶). به نظر می‌رسد که او خود در نوشتن روضه‌الشهداء طریق مرصّع‌خوانان را پیش گرفته است.

به هر حال، اینکه کاشفی فصلی مشبع از فتوّت‌نامه‌ی سلطانی را، که مختص فتوّت تألیف کرده است، به مناقب‌خوانان و مدّاحان اختصاص داده است، بی‌گمان ارتباط آنان را با آیین فتوّت و سازمان جوانمردان نشان می‌دهد.

همان‌گونه که در سده‌ی ششم نویسنده‌ی تقض توضیح داده است که مناقب‌خوانان گروهی از هنگامه‌گستران یا معرکه‌گیران بوده‌اند، در سده‌ی نهم کاشفی نیز آنان را جزو گروه اهل سخن که یکی از طایفه‌های معرکه‌گیران بوده‌اند، برشمرده (همان: ۲۸۰-۲۸۱) و گفته است: «بدان که از جمله‌ی اهل شدّ و بیعت [= اهل فتوّت] هیچ

طایفه بلندمرتبه‌تر از مداحان خاندان رسول - صلی الله علیه و آله - نیستند» (همان: ۲۸۰).

به گفته او، ابزارهای این گروه از معرکه‌گیران عبارت بوده است از: نیزه، توق، شده، سفره، چراغ، و تبرزین (همان: ۲۸۶).

مداحان و مناقب‌خوانان نیزه‌ای بلند را که بر سر آن پاره‌ای نمد می‌بستند، توق می‌نامیدند. آن نیزه را بر زمین میدان معرکه‌گیری خود فرو می‌کردند؛ تا جایی که سایه توق امتداد می‌یافت، حیطة معرکه‌گیری مداح صاحب آن توق محسوب می‌شد و هیچ مداحی اجازه نداشت در حیطة مداح دیگری معرکه بگیرد و مداحی کند (همان: ۲۸۸). اصطلاح «پاتوق» ظاهراً از همین موضوع سرچشمه گرفته است.

به هر تقدیر، ملاحسین واعظ کاشفی که خود از همین گروه مناقب‌خوانان بوده و چنانکه پیشتر گفته آمد، سلسله سند خود را در فتوت و مناقب‌خوانی ذکر کرده است، با کتاب روضه‌الشهداء تحوّل عظیم در تاریخ مداحی و مناقب‌خوانی پدید آورد و پس از او مداحی و روضه‌خوانی (خواندن کتاب روضه‌الشهداء) از عصر صفوی به بعد درهم آمیخت.

پس از کاشفی، در دوره صفویه بازار مداحان یا مناقب‌خوانان بسیار گرم شد و آنان که در کسوت درویشی و قلندری به سر می‌بردند و گروهی از اهل فتوت و وابسته به سازمان جوانمردی بودند، در تبلیغ تشیع و ترویج محبت علی و اهل بیت (ع) به یاری پادشاهان صفوی شتافتند. در جمع مناقب‌خوانان گروهی پدید آمدند مشهور به «تبرائیان» که در کوچه و مسجد و بازار ضمن خواندن اشعار در منقبت مولای درویشان علی (ع)، خلفای سه‌گانه را لعن می‌کردند (دربارۀ تبرائیان، نک: استنفیلد جانسن، ۲۰۰۴). یکی از آنان باباعشقی تبرائی در هرات تبرا می‌کرد. هنگامی که عبیدالله خان ازبک (متوفی ۹۴۶ق) هرات را تسخیر کرد و در شهر قحطی شد، باباعشقی می‌خواست که به ایرانیان در هرات آذوقه برساند، ازبکان او را گرفتند و به فرمان عبیدالله خان او را پاره‌پاره کردند (عالم‌آرای صفوی: ۴۰۳-۴۰۴).

یکی دیگر از تبرائیان که نامش در عالم‌آرای عباسی مذکور است، درویش قنبر تبرائی است. شاه اسماعیل دوم (حک: ۹۸۴-۹۸۵ق) که ظاهراً چون در کودکی معلمش سنی بود، به اهل تسنن متمایل بود، منع کرده بود که در مجالس وعظ،

تبرائیان زبان به تبرا بگشایند. یک شب جمعه درویش قنبر تبرائی در یکی از مجالس وعظ پس از پایان موعظه این بیت را به آواز بلند خواند:

علی و آل علی را ز جان و دل صلوات که دشمنان علی را مدام لعنت باد

و سپاهیان شاه او را بسیار کتک زدند (اسکندریبیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی: ۲۱۴).

در همین جا یادآور می‌شود که در یک فتوت‌نامه‌ی عهد صفوی که ظاهراً نوشته‌ی یکی از قلندران حیدری آن دوران است به گونه‌ای از مدّاحی و موعظه‌گویی و سقّایی بحث شده است (چهارده رساله...: ۲۹۲-۲۹۵) که می‌تواند دلیل باشد بر اینکه قلندران آن دوران که خود گروهی از اهل فتوت بوده‌اند، به این سه کار اشتغال داشته‌اند و بی‌مناسبت نیست که قلندران و درویشان در مجالس وعظ تبرا می‌کرده‌اند.

میرزا محمدطاهر نصرآبادی در تذکره‌ی نصرآبادی که در ۱۰۸۳ق تألیف آن را آغاز کرده است از دو مدّاح یا مناقب‌خوان مشهور دوره‌ی صفوی یاد کرده است: یکی میرلوحی و دیگری میر ظلّی. میرلوحی از مدّاحان و درویشان اصفهان بود که اشعار بسیاری را در منقبت اهل بیت اطهار (ع) سروده بود و بیشتر درویشان مدّاح آن دوران شعرهای او را در معابر می‌خواندند (نصرآبادی، تذکره‌ی نصرآبادی: ۶۵۸). میرظلّی از سادات مشهد بود. آواز خوشی داشت و هرگاه در خیابان مدّاحی می‌کرد غلغله در بین مردم می‌انداخت (همان: ۶۵۳).

بی‌گمان مدّاحان و مناقب‌خوانان در دوران دراز حکومت صفویان بسیار بوده‌اند و اگر کسی در کتابهای بازمانده از آن عهد بررسی و استقصاء کند شاید شمار بیشتری را بتواند معرفی کند. اما یک تصویر واضح و گیرا از طرز کار و روش زندگی برخی از مدّاحان عهد صفوی که با ذکر مصیبت کربلا و روضه‌خوانی تکدی می‌کردند، در قصه‌ی حسین کرد شبستری بر اساس روایت ناشناخته‌ی موسوم به حسین‌نامه آمده است که شاید کمتر کسی به آن تاکنون توجه کرده باشد و آن مربوط به یکی از قهرمانان کتاب به نام ملا محمد فارسی در روزگار شاه عباس (حک: ۹۹۶-۱۰۳۸ق) است که زمانی «جانمازدار» یک مسجد شده بود. به دلیل اهمیت

آن، مطلب عیناً از حسین‌نامه نقل می‌شود:

چون پیش‌نماز نماز را تمام کرد، شاه دید که آن جانم‌زادار رفت در بالای منبر و روضه بسیار خوبی خوانده و مردم گریه بسیار کرده. بعد از آن گفت: من غریبی هستم اعانت به من بکنید! مردم قدری پول به او دادند و بعد از آن جانماز را برچید و در اطاقی گذارد و در را بست و بیرون آمد.

شاه از عقب او آمد. در سر چهارسو رسید دید که او در بالای سکو رفت و بیاضی درآورد و یک واقعه هم در آنجا خواند که از اثر آواز او گویا مرغ از طیران ایستادی، و در آنجا هم قدری پول گرفت و از آنجا روانه شد (قصه حسین کرد شبستری: ۲۳۹-۲۴۰).

در دوره قاجار، حتی در عصر حاضر، درویشان مدّاح و مناقب‌خوان، درویش «عجم» نام داشته‌اند. فرقه عجم که امروزه تقریباً از بین رفته، شاخه‌ای از سلسله درویشان «خاکسار» بود. گذشته از درویشان عجم، باقی خاکساران نیز در کوچه و بازار مناقب‌خوانی می‌کرده‌اند و حتی شاید هنوز نیز برخی از آنان را گه‌گاه در کوچه و خیابان بتوان دید که کشکول به دست و تبرزین بر دوش قدم‌زنان در منقبت حضرت مولی (ع) با صدای رسا شعر می‌خوانند. درویشان این رفتار را اصطلاحاً «پَرسه» یا «پارسه» می‌نامند (فتوت‌نامه و ...: چهل و چهار، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۸۸-۲۸۹). درویش در پرسه عملاً و به صراحت تکدی نمی‌کند، با کسی هم سخن نمی‌گوید، فقط راه می‌رود و در منقبت علی (ع) و اهل بیت (ع) شعر می‌خواند و هر کس از رهگذران به دلخواه خود پول یا هدیه‌ای در کشکول او می‌گذارد. درویش پس از اتمام پرسه به تکیه یا خانقاه می‌رود و آنچه را مردم در کشکول او گذاشته‌اند به پیر خود تقدیم می‌کند. پیر به صوابدید خود آنها را بین درویشان تقسیم می‌کند.

نگارنده در نوشته‌های دیگر خود به تفصیل درباره درویشان عجم و خاکساریه سخن گفته است (از جمله نک: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۴، ذیل «خاکساریه» و «حیدریه»). آنان در واقع اعقاب قلندران حیدری عهد صفوی‌اند و آیین آنان نیز چیزی جز ادامه آیین فتوت و جوانمردی نیست. در اینجا فقط به یک رساله ارزشمند به نام وسیله النجاة اشاره می‌کند که یکی از درویشان عجم در زمان

ناصرالدین شاه قاجار (حک: ۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) تألیف کرده است. مطابق *وسيلة‌النجاة* درویشان عجم دوره قاجار هنگامی که به مرتبه «درویش‌اختیاری»، یکی از مراتب سلوک در طریق عجم، می‌رسیدند اجازه داشتند که در شهرهای گوناگون ایران میدان معرکه تشکیل دهند. آنان در میدان معرکه‌گیری خود بر صندلی می‌نشستند و مدّاحی می‌کردند. این گروه از درویشان دوازده وصله، یعنی دوازده شیء، از پیران خود دریافت می‌کردند و با خود به همراه داشتند که نشان‌دهنده مقامشان بود: تاج (کلاه نمدی درویشان)، رشته کمر، جام‌نشان، فاتیل ثعلب، ردا، کتاب فال، صندلی، عصا، رشم (رشمه)، بساط خواص، دست‌خط، تبرزین (فتوت‌نامه‌ها و ...: ۲۶۱، ۲۶۸-۲۶۹).

افسانه‌ای هم که نویسنده *وسيلة‌النجاة* درباره آغاز پیدایی طریقه عجم و وجه تسمیه درویشان عجم به این نام آورده است باز به گونه‌ای به مدّاحی و مناقب‌خوانی مرتبط است:

آزادخان افغان، یکی از حاکمان پس از نادرشاه (متوفی: ۱۱۶۰ق) هنگامی که در اصفهان بر مسند فرمانروایی نشست، ممنوع کرد که کسی نام علی (ع) را بر زبان آورد. درویشی وحشی نام از اولاد حبیب عجم از برقان به اصفهان روی آورد. با شانزده تن از شیعیان متفق شدند و یک شب جمعه کفن سفید بر تن کردند و تبرزین به دست گرفتند، وحشی در پیش جمع و یارانش به دنبال او در اصفهان به راه افتادند و با صدای بلند یاعلی یاعلی گفتند. سربازان آزادخان خواستند آنان را گرفتار کنند، اما شیعیان به پشتیبانی درویشان بر سربازان آزادخان تاختند و آنان را کشتند (همان: ۲۸۱-۲۸۲).

شعر مشهوری که این گروه از درویشان در پرسه‌های خود می‌خواندند و نگارنده در دوران کودکی خود آن را از زبان ایشان می‌شنید، با اندکی تغییر ساخته حسن کاشی، همان مناقب‌خوان مشهور سده هشتم، است که در دیوان او ثبت است:

علی اول، علی آخر، علی ظاهر، علی باطن علی افضل، علی فاضل، علی قاضی، علی صفر (حسن کاشی، *دیوان*: ۱۰۹؛ همچنین برای دیگر اشعار حسن کاشی که شبیه اشعاری

است که درویشان دوره‌گرد روزگار ما می‌خوانند، نک: همان: ۱۱۰-۱۱۱ و ۱۷۴).

درویشان عجم را «سخنور» نیز می‌نامیدند زیرا در تکیه‌ها و قهوه‌خانه‌ها مراسم

مشاعرهٔ پرشکوهی را با آدابی خاص برگزار می‌کردند که «سخنوری» نام داشت (نک: محجوب ۱۳۸۲: ۱۰۵۳-۱۰۷۸؛ افشاری ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۲۵). اشعاری که سخنوران در مجلس سخنوری می‌خواندند غالباً به همان سبک و سیاق اشعار مناقب‌خوانان سده‌های هشتم و نهم است و در بخش دوم این نوشته به آنها اشاره خواهد شد. در اینجا فقط یادآوری این نکته شاید خالی از لطف نباشد که سخنوران در اشعارشان بارها دربارهٔ توانایی خود در شاعری رجزخوانی کرده‌اند و سخن را به تیر و نیزه و شمشیر، و عرصهٔ سخنوری را به میدان رزم مانند کرده‌اند، از جمله:

چون کشد شمشیر نظم تیغ گفتار از میان محو گردد در زمان سیارهٔ صایب مکان

(آیین قلندری: ۳۷۴)

زور بازوی کلام گر به میدان شق شود گنبد گردون ز وهم چون قمر منشق شود

(همانجا)

از شور طبع پر شررم روز معرکه افتد به جان جمله رقیبان زشت، شور
گام سخن به رزم نهادم که تا کنم از نظم و نثر، رمز سخن‌گستری فتور

(همان: ۳۵۳)

در سپهر نکته‌پردازی مه دانشورم همچو شمع مصری اندر رزم عریان پیکرم
بر دو چشم خارجی گوئی همانا خنجرم چون که از جان مادح شیرخدای اکبرم

(همان: ۴۰۷)

صولت شعرم نگر ای مدعی بی‌اختصاص صدق می‌گویم سخن، کی یابی از چنگم خلاص
صید می‌سازم عدو را من به میدان قصاص صادقم در مدح حیدر زین کلام با خواص

(همان: ۴۵۲)

مضامین این اشعار قابل مقایسه است با ابیاتی که در سده هشتم، حسن کاشی مناقب‌خوان، در ملاقات با سلطان محمد خدابنده فی‌البداهه سرود:

منم که می‌زنم از حبّ آل حیدر لاف ز جان و دل شده مولای آل عبد مناف
منم که موی وجودم به گاه رزم سخن شود به کین خوارچ چو رمح نیزه شکاف

(کاتب، تاریخ جدید یزد: ۷۴)

نقالی یکی از دیگر هنرهای سخنوران و درویشان عجم بود؛ اما با گذشت زمان کسانی هم که جزو سلسلهٔ عجم و خاکسار نبودند، نقالی را آموختند و آن به صورت

یک حرفه درآمد (در این باره نک: هفت/شکر: بیست و چهار - بیست و نه). سرانجام مناقب خوانی و مدّاحی نیز چنین بود که با مرور زمان از حلقه قلندران و درویشان جدا شد و به صورت یک حرفه و پیشه درآمد چنانکه تا به امروز دوام یافته است.

۲. مروری بر اشعار مناقب خوانان

در سده نهم دولت‌شاه سمرقندی درباره سلیمی تونی گفته است: «... و ولایت‌نامه‌ها را چون او کسی از جمله مدّاحان نظم نکرده» (دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء: ۴۳۷).^۲ از سخنان او می‌توان دریافت که در تاریخ ادب فارسی «ولایت‌نامه» نام یک «نوع ادبی» یا به سخن فرنگیها «ژانر» بوده است. این نوع ادبی به نظم بوده و مناقب خوانان یا مدّاحان در ساختن آن تبحر داشته‌اند. با مراجعه به دیوان ابن حسام خوسفی درمی‌یابیم که ولایت‌نامه به منظومه‌هایی که درباره قهرمانیها و کرامتها و معجزه‌های علی بن ابی‌طالب (ع) بوده، اطلاق می‌شده است و البته غالب این ولایت‌نامه‌ها آمیخته به افسانه و سخنان غیرواقعی بوده است. بنابراین منظومه حماسی خاوران‌نامه ابن حسام هم در واقع یک ولایت‌نامه است که مشحون از سخنان دروغین و افسانه‌های عجیب و غریب درباره امیرالمؤمنین علی (ع) است. در اینجا لازم به یادآوری است که یکی از انتقادهای نویسنده سنی بعض فضائح الروافض به مناقب خوانان سده ششم این بوده است که آنان سخنان دروغ و غیرواقعی در ماجرای ذات‌السلاسل درباره امیرالمؤمنین می‌گفته‌اند. نویسنده شیعه تقض هم در پاسخ او گفته است:

و حدیث منجیق و سلاسل به نزدیک شیعه بر آن معول نکرده‌اند و در کتب معروفان مذکور نیست و خواجه امام رشیدالدین رازی که استاد اهل زمانه خود بود در علم اصول، بدین حدیث انکار کردی و نامعتمد و نامعول دانستی، پس اگر شعرا برای زینت شعر کلمه‌ای گویند و خوانندگان برای رونق خود چیزی خوانند بر آن اعتبار نباشد، اعتبار درین معنی بر قبول فحول علما و کتب شیوخ معتمد باشد... (قزوینی رازی، تقض: ۶۸).

پس، از دیرباز سخنان مناقب خوانان درباره علی (ع) آمیخته با افسانه و مطالب بی‌اساس بوده که مورد قبول علمای شیعه نبوده است.

گذشته از داستانهای منظوم و غالباً حماسی که مناقب‌خوانان و مداحان دربارهٔ دلاوربها و کرامتهای علی (ع) می‌ساخته‌اند و «ولایت‌نامه» نامیده می‌شده است، بیشتر اشعار آنان قصیده‌ها یا ترجیع‌بندهایی در منقبت حضرت علی (ع) است و مضامینی که در ذیل می‌آید در آنها تکرار شده است:

۱.۲. خودستایی با لحن حماسی

اگر بخواهیم حماسه را در ادب فارسی به معنی عام‌تری بررسی کنیم، باید بخشی را هم به قصیده‌های مناقب‌خوانان و، به تبع آن، اشعار سخنوران اختصاص داد که با لحنی حماسی هم امیرالمؤمنین (ع) را مدح کرده‌اند و هم مرام خود و نیز توانایی خود را در سخنوری ستوده‌اند. مثال:

حمزه کوچک:

آن کس منم که آل نبی را ثنا کنم	بر دوستان احمد و حیدر دعا کنم
راهی که نهی کرد پیامبر بدان شدن	آن راه را و رهبر آن ره رها کنم...
از دوستی حیدر کرآر و خاندان	هر شامگه خدای جهان را گوا کنم
تحسین من ملایکه از جان و دل کنند	هر جا که من مناقب آن شه ادا کنم

(افشار ۱۳۷۷: ۲۰۹)

حسن کاشی:

هر دل که دوستی علی اختیار کرد	او را خدای در دو جهان بختیار کرد...
-------------------------------	-------------------------------------

(حسن کاشی، دیوان: ۸۵-۸۷)

تا سرم در سایهٔ خورشید ایمان می‌رود	پای قدم بر سر گردون گردان می‌رود
-------------------------------------	----------------------------------

(همان: ۸۷-۸۹)

در سطرهای پیشتر نمونه‌هایی نیز از اشعار سخنوران ذکر شد که در همین موضوع است.

۲.۲. تحقیر شاعری و شاعران

از دیگر مضامین پرتکرار در قصاید مناقب‌خوانان این است که شعر و شاعری را دون شأن خود بدانند، شاعران را تحقیر کنند و یا خود را از شاعران نامی تاریخ ادب فارسی برتر معرفی کنند:

حمزه کوچک:

در بند سیم و زرنیم و شاعری و شعر مدّاحی از برای شه اوصیا کنم
(افشار ۱۳۷۷: ۲۱۱)

حسن کاشی:

یا امیرالمؤمنین! مدح تو می‌گویند خدا خود که باشد انوری و عنصری و بوفراس
(حسن کاشی، دیوان: ۱۱۲)

گرچه سعدی به مدّت چل سال یافت از خضر وقت خویش وصال
این گدا از امام خوب خصال هر نفس یافت صد محیط زلال
(همان: ۱۸۵)

مناقب‌خوانان به‌ویژه رقابتی خاص با فردوسی داشته و خود را با او مقایسه کرده و
خویشتن را برتر معرفی کرده‌اند. حسن کاشی در تاریخ محمدی گفته است:

قومی در طبع برگشاده شهنامه صفت بنا نهاده
فردوسی پاک‌دین دانا آن بر همه حکمتی توانا
شهنامه بر آن نمط که او گفت وان درّ بدان صفت که او سفت
وزن متقارب است یک سر بنگاشته همچو درّ و گوهر
خالی ز خطا و سهو گفته صد گنج گهر درو نهفته
من بنده که درّ نظم سفتم پنجاه و دو سال شعر گفتم
شعرم که به شعریان رسیده است گوش ملک و فلک شنیده است
هر وزن که هست گفته‌ام پاک زین خاطر تیز و طبع دراک
گرد در نظم او نگشتم آن راه به عقل درنوشتم
عیبم نکند کسی درین باب من مدّعیم ولی نه کذاب
(حسن کاشی، تاریخ محمدی: ۵۴)

ابن حسام خوسفی که در خاوران‌نامه گفته که در خواب با فردوسی ملاقات داشته
است (ابن حسام خوسفی، تازیان‌نامه پارس: ۱۹۹-۲۰۰)، در قصیده‌ای نخست
نسبت به شاعران نامدار ادب فارسی تواضع نشان داده و سپس به خاطر
مناقب‌گویی، خود را از همه برتر دانسته است:

من کیم از دایره شاعران نقطه موهوم برون از خیال

نقطه من خال جمال سخن
 کعبه من دیر ولیکن حرام
 از چمن روضه فردوسیم
 یک شکرَم بیش نیامد نصیب
 شمع مرا در نظر انوری
 نظم من و گفته سلیمان نگر
 شعر به خواجو نتوانم رساند
 ای خرد اینها همه افگندگیست
 ابن حسام که به حسان رسید
 طبع مرا سینه چو صافی شود
 درج دلم معدن اسرار بین
 بر رخ خوبان چه ظریف است خال
 گفته من سحر ولیکن حلال
 برگ گلی داد سحرگه شمال
 از دهن سعدی شیرین مقال
 سوخته پروانه صفت پر و بال
 راست چو بر مسند احمد بلال
 گرچه رسیده است به حد کمال
 بیش مده طبع مرا انفعال
 شعر من از غایت عز و جلال
 در نظرش تیره نماید زلال
 همچو صدف مخزن عقد لال

(ابن حسام خوسفی، دیوان: ۲۶۸-۲۶۹)

در نظر مناقب خوانان و مداحان شعر فقط باید در مدح یا رثای اهل بیت (ع) باشد چنانکه یکی از سخنوران هم سروده است:

فردوسی آنکه گفت به دوران دوصد هزار
 شعر و غزل ز بهر خلاق به روزگار
 آخر چه گشت؟ جان برادر بگو به من
 رفت از جهان جهان دگر با دل فگار

حالی که هست مرثیه شاه کربلا

لغت بر آن کسی که سؤال و جواب بست

مدح و غزل چو گفت به دوران چو انوری
 آخر ز دست ظلم اجل گشت او بری؟
 شیعه بخوان مصیبت مظلوم کربلا
 تا روز حشر برات دهد آب کوثری

حالی که هست مرثیه شاه کربلا

لغت بر آن کسی که سؤال و جواب بست

حافظ چه گشت؟ آنکه بسی شعر گفت در جهان
 آخر ز جام ظلم ازل گشت دل گران
 برگو چه گشت آنکه خداوند شعر بود؟
 رفت از جهان به ملک دگر با دوصد فغان

حالی که هست مرثیه شاه کربلا

لغت بر آن کسی که سؤال و جواب بست

سعدی قصیده گفت و غزل بهر گلرخان گردید زیر خاک نهران با دوصد فغان
این دم بخوان تو مرثیه با چشم اشکبار تا دستگیری تو کند شاه انس و جان
حالی که هست مرثیه‌ی شاه کربلا
لغت بر آن کسی که سؤال و جواب بست
(آیین قلندری: ۳۸۸-۳۸۹)

۳.۲. استفاده از نام و صفت پهلوانان حماسه‌ی ملی ایران برای ساختن صورخیال با آنکه مناقب‌خوانان گهگاه خواسته‌اند به رقابت با شاهنامه پردازند، به نظر می‌رسد که شاهنامه را مطالعه کرده بوده‌اند و بر اثر همین مطالعه است که نامهای پهلوانان و قهرمانان شاهنامه بارها در شعرهای آنان تکرار شده است. یادآوری می‌شود که سخنوران حتی در نقالی شاهنامه توانا و چیره‌دست بوده‌اند.

نصرت رازی (زنده در ۷۲۹ق) در مدح حضرت مولی (ع) گفته است:
شهنشهی که به حق «قل تعالوا» افسر داشت تهمتنی که هزاران چو سام لشکر داشت
(افشار ۱۳۷۷: ۲۰۴)

حسن کاشی در وصف آن حضرت سروده است:

تهمتنی که به هنگام کین ز هیبت او درون خاک بلرزد وجود رستم زال
(حسن کاشی، دیوان: ۱۲۶)
آن شاه با شکوه که دستان سام را در روز رزم بازوی او شرمسار کرد
حیران شد از صلابت آن شاه شیردل آن کس که وصف رستم و اسفندیار کرد
(همان: ۸۵)
مردی‌ای کز رستم و سام و نریمان گفته‌اند عشر عشرین نیست کان از فتح خیبر کرده‌اند
(همان: ۸۳)
ز بیم شین شمشیرش روان سام در لرزه ز باد صیت او لرزان، تن گیو و دل دستان
(همان: ۱۳۴)
اگر هزار چو اسفندیار زنده شود که هفت‌خوان به یکی گیر و دار بگشاید
عقاب تیر تهمتَن شکارِ خیبرگیر حصار دیده‌ی اسفندیار بگشاید
(همان: ۹۶)

و این حسام خوسفی گفته است: -

شرمنده شد ز بازوی خیرگشای او آن کو حدیث رستم و افراسیاب کرد
(ابن حسام خوسفی، دیوان: ۱۶۴)
پیش دستان او به روز قتال رستم زابلی کم از یک زال
پای صمصام او نیارد سام دست دستان او ندارد زال
(همان: ۴۲۱)

لازم به یادآوری است که همین شیوه در اشعار سخنوران یا همان درویشان عجم نیز که اعقاب مناقب‌خوانان قدیم بوده‌اند، ادامه یافته و اشعار آنان پر از ذکر نام پهلوانان شاهنامه است (نک: آیین قلندری: ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۸۲، ۴۰۳، ۴۱۰ و ...).

۴.۲. مدح دوازده امام (ع)

یکی از مضامین پرتکرار در اشعار مناقب‌خوانان طبیعتاً مدح حضرت پیامبر (ص) و امام علی (ع) است و سپس به ترتیب ذکر نام و مدح یازده امام دیگر. گفتنی است که در بیشتر این دست از اشعار مناقب‌خوانان از امام حسن و امام حسین — علیهماالسلام — با نامهای «شبر» و «شُبیر» یاد شده است:

حزمة کوچک:

ای خیره گشته طبع تو بر فتنه و فنون	فتان شوی چو من صفت لافتی کنم
خضم خدای و احمد و حیدر تویی یقین	با من بگو که لعنت و نفرین که را کنم؟
از بعد مصطفی به امامت ز قول حق	من اعتماد کلی بر مرتضی کنم
از بعد مرتضی همه‌ساله به طوع دل	مدح و ثنا و خدمت خیرالنسا کنم
خاک حسن بوسم در بقعه بقیع	پس آنگهی گذر به سوی کربلا کنم
بعد از شبیر و شبر در دین و اعتقاد	با زین عابدین دل و جان آشنا کنم
آنکه به باقر آیم و صادق به مهر دل	با کاظم ستوده هوا الرضا کنم [کذا]
مهر تقی گزینم و یار نقی شوم	وز شوق عسکری دل و جان را ملا کنم
پس منتظر شوم ز پی حجت خدای	تا جان و دل به خدمت او در فدا کنم
پیوسته در محبت مهدی و مهر او	گویم بلی و قسم عدویش بلا کنم

(افشار ۱۳۷۷: ۳۱۰)

نصرت رازی:

اگر مقام و مراتب به جود و بذل و عطاست
به ذات پاک خدا و به جان و جسم رسول
به خون حلق حسین و به روی خوب حسن
به حق باقر و صادق به موسی کاظم
به حق جود جواد و به روضه هادی

به جود و بذل و عطا جمله بی‌ریا علیست
بدان مطهره کالحق بدو سزا علیست
که مستمند بلاها به کربلا علیست
که شاه مملکت و ملکت رضا علیست
به عسکری و به حجت که پاک تا علیست [کذا]
(همان: ۲۰۱)

اگر دین از علی داری، علی را دان امام دین
ز بعد شبّر و شبّیر، زین‌العابدین را دار
وصی صادق و کاظم، علی موسی رضا را دان
امامت گربود هادی، چنان‌چو عسکری بی‌شک
اگر دین‌دار و دین‌جویی، ره دین زین امامان جو

عُمَر لولا علی می‌گفت با لاف سخندانی
پس از منهاج باقر جو ره صدق و تن‌آسانی
تقی را خوان امام دین، نه عباسی نه مروانی
بیابی حجة‌القائم به فیض فضل سبحانی
به هر حال این گره را خوان اگر حق‌دان و حق‌خوانی
(همان: ۲۰۳)

حسن کاشی:

علی تا هست بر اوج ولایت
نبی با مرتضی‌دایم قرین است
دلَم را از پس سبطین و سجاد
به راه دین حق بعد از محمد
چو شکر در مذاقم هست شیرین
اگر ایمان به مهدی نیست امروز

که جز او در دو عالم رهنما نیست
علی از مصطفی هرگز جدا نیست
به جز با باقر و صادق صفا نیست
چو بی هادی روی کس رهنما نیست
هوای عسکری این از ریا نیست
تو را فردا ز رضوان مرحبا نیست
(حسن کاشی، دیوان: ۶۷)

در اشعار سخنوران هم این روش دیده می‌شود:

مدد کردم طلب از مصطفی و حیدر صفدر
دگر از مجتبی و از حسین و عابد آن سید و سرور

مدیح باقر و جعفر ز موسی را به هر منبر
ز سلطان خراسان هم تقی و هم تقی، عسکر

امام عصر کز نورش گرفته ما سوا رونق

(آیین قلندری: ۴۰۳)

پس از هفت زبان می‌کنم مختصر
 ثنای خدا، مدح پیغمبری
 علی و دگر فاطمه با حسن
 حسین است و عابد به ما رهبری
 پس از باقرم رهنما جعفر است
 به ما کاظم است و رضا یآوری
 تقی و تقی هر دو شان رهبرند
 بود سرور و مقتدا عسکری
 در این عهد مهدی بود پیشوای
 امام است و بر حق به هر منبری

(همان: ۳۹۵-۳۹۶)

۵.۲. ذکر مصیبت کربلا

یادکرد از مصیبت کربلا و مرثیه‌خوانی برای حضرت امام حسین (ع) نیز از دیگر مضامین مکرر اشعار مناقب‌خوانان و مداحان است:
 حسن کاشی:

ای دل کنون که عاشر ماه محرم است
 شادی مکن که نوبت شادیت در غم است ...
 (حسن کاشی، دیوان: ۷۴-۷۵)

ابن حسام:

لب‌تشنگان کرب و بلا را جگر بسوخت
 سقای میغ آب فرات از عطن بیار
 دُردی‌کشان بزم شهادت فتاده‌اند
 ساقی قدس باده صافی ز دَن بیار
 تلخی کشیدگان می جام‌عشق را
 آب زلال و شهد و شراب و لبن بیار...
 (ابن حسام خوسفی، دیوان: ۲۳۳)

از اشعار سخنوران:

رسد به عرش برین ناله در عزای حسین
 خروش و ولوله قدسیان برای حسین
 صد آفرین خدا باد بر وفای حسین
 تمام عمر دهم شرح کربلای حسین

که بر فزاید از او هر زمان صفای چراغ

علی‌ست شافع محشر به اذن ایزد پاک
 شهی که پی به کمالش نمی‌برد ادراک
 قضا ز سطوت او تا کمر نشسته به خاک
 سری که نیست به قربان آن شه لولاک

تو همچو گوی به میدان فکن به پای چراغ

سرم نثار شهیدان دشت کرب و بلاست
 لسان هم همه ذکرش ز سیدالشهداست

امین بارگه کردگار بی‌همتاست منم که ورد زبانم مدیح آل‌عباست
که جسم خلق بسوزم ز شعله‌های چراغ
(آیین قلندری: ۴۴۶)

۳. اشاره‌هایی به منظومه‌ حماسی علی‌نامه

منظومه‌ حماسی علی‌نامه را که بنا بر گفته‌ سراینده‌اش، ربیع، در پایان منظومه، به سال ۴۸۲ق به پایان رسیده است، از نوع ادبی یا ژانر ولایت‌نامه باید محسوب کرد، یعنی حماسه‌ای منظوم در شرح دلاوریها و رشادتهای علی (ع) که همراه با افسانه‌ها و ماجراهای غیرواقعی است. اما انصاف را که در قیاس با *خاوران‌نامه* ابن‌حسام در سده‌ نهم، بسیار واقع‌گرایانه‌تر است و بسیاری از مطالب آن با واقعیت‌های تاریخی منطبق است. سراینده‌ آن، ربیع، بی‌گمان از مناقب‌خوانان بوده است، چنانکه از سخنانش پیداست:

الا ای سخن‌دان دانش‌سرای سعادت بجوی از پی آن‌سرای
همی‌گوی مدح‌امامان نص به فرمان و آیات قرآن نص
(ربیع، علی‌نامه: ۵۳۸)

چو مجنون و لیلی من اندر وفا همی‌جویم آثار آل‌عبا
شب و روز در باغ‌کردارشان گل‌مهر جویم ز آثارشان
بر اومید دیدارشان جان من پر از مدحشان کرد دیوان من
(همان: ۵۳۷)

با عنایت به آنچه پیش از این درباره‌ مناقب‌خوانان گفته آمد، بهتر می‌توان دریافت که سراینده‌ علی‌نامه از چه‌سنخ مردمانی بوده است. یحتمل او نیز مانند دیگر مناقب‌خوانان وابسته به تشکیلات فتوت بوده است. با شناختی که از مناقب‌خوانان و اهل فتوت داریم نکته‌های ذیل درباره‌ علی‌نامه و سراینده‌ آن قابل یادآوری است:

۱.۳. اهل فتوت در آثار خود برخی از افسانه‌هایی را که خود به آنها باور داشته‌اند، به شکل روایت و حدیث از قول صحابه‌ پیامبر (ص) یا از قول امامان (ع) آورده‌اند

که هیچ اساس و سند تاریخی ندارند،^۳ از جمله حتی فتوت‌نامه‌ای به ترکی تماماً به امام جعفر صادق (ع) منسوب شده است^۴ و فتوت‌نامه‌ای دیگر را به امام محمد باقر (ع) نسبت داده‌اند.^۵

سراینده علی‌نامه نیز در دو جا داستان خود را از قول امام صادق (ع) نقل کرده است:

ز قول امین صادق پره‌نر امام هدی جعفر پره‌نر [کذا]
(ربیع، علی‌نامه: ۸)

ز قول گزین جعفر صادق است بر مؤمنان این سخن صادق است
(همان: ۵۱۷)

او در جای‌جای کتاب با بیت ذیل تأکید کرده است که داستانها و ماجراهای علی‌نامه را بر اساس روایت ابومخنف، صحابی امام صادق (ع)، به نظم کشیده است: چنین آورد لوط یحیی خبر درین حال بومخنف نامور در ادعا و روایت‌های سراینده علی‌نامه نیز جای تردید است.^۶

۲.۳. ربیع، سراینده علی‌نامه، مانند بیشتر مناقب‌خوانان مردی دانشمند و چندان فاضل نبوده است. به همین علت است که بیشتر ابیات علی‌نامه از لحاظ زبان و فنون شعری سست و ضعیف است و البته کم‌سوادی و بی‌دقتی کاتب علی‌نامه هم در این ضعف بی‌تأثیر نیست. به هر حال، به قول استاد دکتر شفیعی کدکنی «از میان حدود یازده تا دوازده هزار بیت موجود در این نسخه [= علی‌نامه] می‌توان حدود دو سه هزار بیت قابل نقل و حتی گاه ستایش‌آمیز یافت» (ربیع، علی‌نامه، مقدمه شفیعی کدکنی: هفده).

با این حال، سراینده علی‌نامه نیز مانند مناقب‌خوانان دیگر در ستایش اثر خود اغراق کرده است:

برون آورم نوبهاری بدیع	به ماه محرم به فصل ربیع
بهاری که تا نام حیدر بود	نسیمش ره فضل را در بود
یکی نوعروس آرم از نظم باز	که از خنگ فرهنگ دارد جهاز
چو زیبانگاری به سیصد طراز	دل‌افروز چون نیکوان طراز

عروسی که دارد فراوان حلی ز علم و ز شمشیر و زخم علی
(ربیع، علی‌نامه: ۵)

۳.۳. سراینده‌ی علی‌نامه نیز مانند مناقب‌خوانان دیگر با شاهنامه نیک آشنا بوده و حتی
برخی از ابیات علی‌نامه را به تقلید شاهنامه سروده است، از جمله:

به نام خداوند خورشید و ماه نگارنده‌ی هر سپید و سیاه
(همان: ۴۱۱)

که به تقلید از بیت مشهور شاهنامه است:

به نام خداوند خورشید و ماه که دل را به نامش خرد داد راه
(فردوسی، شاهنامه: ۱۰۵/۳)

و یا:

چو شب تیره‌گون گشت چون پر زاغ همی کرد شب را دم برق راغ
جهان شد سراسر چو دریای قیر نه بهرام پیدا نه ناهید نه تیر
(ربیع، علی‌نامه: ۵۳۶)

که به تقلید ابیات آغازین داستان بیژن و منیژه در شاهنامه است:

شبی چون شبه روی شسته به قیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر (...)
سپاه شب تیره بر دشت و راغ یکی فرش گسترده از پر زاغ
(فردوسی، شاهنامه: ۳۰۳/۳)

در علی‌نامه نیز مانند اشعار دیگر مناقب‌خوانان چندین بار نام پهلوانان و قهرمانان
شاهنامه در وصف اشخاص داستان تکرار شده است:

شجاع و دلاور بُد و نامدار به مردی فزون‌تر ز اسفندیار
(ربیع، علی‌نامه: ۲۲۱)

چو ابن عمر شهسواری کنون زمانه ندارد به گیتی درون
ز رستم فزونست و اسفندیار به میدان مردان درین شه‌سوار
(همان: ۳۶۳)

که مردی او رستم دیگرست که او با علی در هنر همسرست
(همان: ۲۵۳)

سراینده علی‌نامه همانند مناقب‌خوانان دیگر علی (ع) را در زورآوری و جنگاوری با رستم سنجیده و البته مانند آن دیگران علی (ع) را برتر از رستم دانسته است:

جهان آفرین تا جهان آفرید چو حیدر سواری دگر ناورید
اگر چند بُد رستم او مردِ مرد چو گردی بُدی با علی در نبرد
اگر عهد او در بُدی رستم غلامیش را نهادی سر بر قدم [کذا]

(همان: ۲۵۹)

۴.۳. پیشتر گفته آمد که یکی از موضوعهای مکرر در شعرهای مناقب‌خوانان این است که شعر شاعران دیگر را تحقیر کنند و شعر خود را به خاطر آنکه در مدح علی(ع) و اهل بیت (ع) است برترین اشعار معرفی کنند؛ و آنان خاصه رقابتی با شاهنامه داشته‌اند و کوشیده‌اند که اشعار خود را برتر از شاهنامه جلوه دهند. ربیع، سراینده علی‌نامه، هم روش مناقب‌خوانان دیگر را داشته و در مقابله با شاهنامه حتی از رقابت پا فراتر نهاده و به ستیز با شاهنامه پرداخته است:

مرین قصه را این سراینده‌مرد ز مهر دل خود علی‌نامه کرد
اگرچند شه‌نامه نغز و خوش است ز مغز دروغ است از آن دلکش است
علی‌نامه خواند خداوند هوش ندارد خرد سوی شه‌نامه گوش
دروغ است آن خوب و آراسته به طبع هواجوی کش خواسته
من اندر علی‌نامه از روی لاف نخواهم که گویم سخن بر گزاف
نگویم سخن جز که بر راستی به حاسد سپردم ره کاستی
هوا را درآرم به زیر قدم به گام خرد بگذرم یک ندَم

(همان: ۵-۶)

به شه‌نامه خواندن مزین لاف تو نظر کن در آثار اشراف تو
تو از رستم و طوس چندین مگوی درین کوی بیهوده‌گویان مپوی
که مغنامه خواندن نباشد هنر علی‌نامه خواندن بود فخر و فر
ره پهلوانان مکن آرزوی بیرهیز از راه بی‌دین روی

(همان: ۱۶۱-۱۶۲)

ز شه‌نامه و رستم و گیو و طوس سخن نشنود دین مگر برفسوس
علی‌نامه خواند زفان خرد که تازو به هر دو جهان برخورد
علی‌نامه را مانع از راستی‌ست سخن کو دروغ آمد از کاستی‌ست
(همان: ۳۶۱)

ز شه‌نامه رستم و گیو و طوس شنیدی بسی زرق و هزل و فسوس
از آن نیست پذیرفته از صد یکی برین کرده بر دین نیارد شکی
(همان: ۲۵۹)

به نظر می‌رسد توجه و اعتراض مناقب‌خوانان و به‌ویژه سراینده‌ی علی‌نامه، نسبت به شاهنامه صرفاً به دلیل آن نبوده است که بسیاری از مردم شاهنامه را به عنوان یک شاهکار از لحاظ هنر شعر و زبان‌آوری و روش داستان‌پردازی می‌ستوده‌اند و به شاهنامه اقبالی خاص داشته‌اند، بلکه شیعه‌بودن فردوسی نیز در اینکه مناقب‌خوانان به شاهنامه نظر و توجه خاص داشته‌اند بی‌تأثیر نبوده است. بر مناقب‌خوانان بس دشوار بوده است که بپذیرند یک شاعر شیعه به جای مدح و منقبت‌سرایی برای علی (ع) و آل علی (ع)، به اساطیر و افسانه‌های پهلوانی ایران‌باستان پرداخته باشد.

۴. سخن پایانی، ادای دین به فردوسی

تشیع اهل فتوت که مناقب‌خوانان نیز از آنان بوده‌اند، بر اساس فتوت‌نامه‌ها، تشییعی عوامانه، آمیخته به خرافات و موهومات و اعتقاد به افسانه‌های ساده‌اندیشانه و روایات و احادیث مجعول بوده و حتی گهگاه صبغه‌ای از اعتقادات غلات را داشته است. این تشییع با آنچه عالمان قدیم شیعه، همچون شیخ صدوق، کلینی، شیخ طوسی و طبرسی، به آن اعتقاد داشته و از آن سخن گفته‌اند، تفاوت‌هایی داشته است.

اما تشییع حکیم ابوالقاسم فردوسی نه از نوع تشییع عوامانه، بلکه عالمانه، بوده است. فردوسی چنانکه خود به صراحت در شاهنامه گفته، بر مذهب شیعه بوده است:

اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است چنین است و این دین و راه من است
برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

(فردوسی، شاهنامه: ۱۱/۱)

اما او حکیمی فرزانه بوده که اندیشه و مرامش بی‌گمان با طرز تفکر و رفتار معرکه‌گیران و نقالان و مناقب‌خوانان، از جمله ربیع سراینده علی‌نامه، تفاوت‌های بنیادین داشته است. از مطالعه شاهنامه به آسانی می‌توان دریافت که فردوسی گذشته از تبخر در فنون شعر و شاعری و استادی در سخن‌آرایی، آگاه از حکمت و فلسفه و تاریخ و اخلاق و حدیث بوده است؛ اطلاق صفت «حکیم» برای او بی‌جهت نبوده است. او به جای آنکه چونان مناقب‌خوانان پیاپی تظاهر کند که دوستدار علی (ع) است و به خاندان پیامبر (ص) ارادت دارد، در ضمن اشعار شاهنامه احادیث پیامبر (ص) و سخنان حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز علی (ع) را به فارسی روان به نظم درآورده است^۷ تا راهنمای زندگی برای خوانندگان شاهنامه باشد.

بر خلاف علی‌نامه که سراسر آن ابراز احساسات است و حتی نقل تاریخ هم در آن بر اساس احساسات است، در شاهنامه عواطف و احساسات با حکمت و خردورزی و تأمل در زندگی بشر و جهان هستی، درآمیخته است.

گفتنی است که جز مناقب‌خوانان و به‌ویژه سراینده علی‌نامه، در تاریخ شیعه سراغ نداریم که هیچ یک از عالمان نامی شیعه در قدیم، از محدث و فقیه و متکلم، با فردوسی و شاهنامه مخالفت کرده باشند.

فردوسی تعارض و تضادی نمی‌دیده است که در دل محبت علی (ع) را داشته باشد و دوستدار و خواهان هویت ایرانی خود نیز باشد و بخش اعظم عمر خود را صرف آن کند که تاریخ افسانه‌ای ایران باستان، اسطوره‌ها و افسانه‌های پهلوانی قوم ایرانی را به نظم درآورد. به دیگر سخن، او بین مسلمان بودن و شیعه بودن و حفظ افتخارات کهن قوم ایرانی و پایبندی به هویت ملی تعارض ندیده است.

به نظر این جانب بر اساس شاهنامه می‌توان گفت که فردوسی با دانش عمیق و هوش و خرد سرشار خود در جمع فرهنگ ایران پیش از اسلام و فرهنگ ایران دوره اسلامی موفق شده است که به یک تعادل دست یابد، تعادلی خردمندانه که شایسته است سرمشق یکایک ایرانیان بخرد و دانا باشد.

تو این را دروغ و فسانه‌مدان به یکسان روشن زمانه‌مدان

پی‌نوشتها

۱. شاید «غازی» درست‌تر باشد.
۲. ابن‌حسام نیز چندبار عنوان «ولایت‌نامه» را در دیوان خود برای اشعاری که درباره کرامات و معجزات و قهرمانیهای علی (ع) سروده، به کار برده است (ابن‌حسام خوسفی، دیوان: ۱۸۰-۱۹۵). امروزه در ترکیه به کتابهایی که درباره مناقب و کرامات صوفیان است «ولایت‌نامه» گفته می‌شود (از راهنمایی دوست و همکارم آقای علیرضا مقدم (خوبی) سپاسگزارم).
۳. در بسیاری از فتوت‌نامه‌ها افسانه‌های اهل فتوت از قول امام صادق (ع) به صورت روایت نقل شده است (برای نمونه نک: چهارده رساله در باب فتوت و اصناف: ۱۷۷-۱۷۹، ۲۵۱-۲۵۳؛ فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساریه: ۹۱-۹۲). درباره روایات مشکوک و مجعولی که از اصحاب پیامبر نقل کرده‌اند، نک: همان: ۷۶ و ۱۰۵.
۴. دکتر محمد صفوت ساری‌کایا در ترکیه این فتوت‌نامه را به چاپ رسانده‌اند با این مشخصات: *Futuvvet Name-i Ca'fer Sadik*, Hazirlayan Prof. Dr. Mehmett Saffet Sarikaya, Istanbul, 2008. (از راهنمایی دوست و همکارم، آقای علیرضا مقدم (خوبی) سپاسگزارم).
۵. این فتوت‌نامه در مجموعه‌ای خطی قرار دارد که در کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس‌آنجلس محفوظ است و نگارنده تصویر آن را در اختیار دارد.
۶. استاد دکتر شفیع کدکنی هم فرموده‌اند که بعید است سراینده علی‌نامه خود آثاری از ابومخنف را در دست داشته است (نک: ربیع، علی‌نامه، مقدمه شفیع کدکنی: هفده).
۷. برای مواردی که فردوسی احادیث نبوی را به نظم درآورده و یا نظر به حدیث پیامبر (ص) داشته است، نک: امیدسالار ۱۳۸۱: ۱۰۶-۱۱۷؛ و برای آنچه فردوسی از کلام امیرمؤمنان علی (ع) اخذ کرده است، نک: شهیدی ۱۳۶۰: ۲۰۶-۲۰۹؛ میرزا محمد ۱۳۸۰: ۱۶۲، ۱۶۵-۱۶۶، ۲۵۱. (از دوست ارجمند و دانشمند جناب آقای دکتر باقر قربانی زرین برای معرفی منابع اخیر سپاسگزارم).

منابع

- آیین قلندری، مشتمل بر چهار رساله در باب قلندری، خاکساری، فرقه عجم و سخنوری، پژوهش سیدابوطالب میرعابدینی و مهران افشاری، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ابن حسام خوسفی، تازیان‌نامه پارسی، خلاصه خاوران‌نامه، به کوشش حمیدالله مرادی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- ابن حسام خوسفی، دیوان محمدبن حسام خوسفی، به کوشش احمد احمدی بیرجندی و محمدتقی سالک، مشهد، ۱۳۶۶ ش.
- اسکندربیک منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- افشار، ایرج، ۱۳۷۷، «اشعار نصرت رازی، شهاب سمنانی، حمزه کوچک ورامینی، همراه با رساله منثور امامیه»، میراث اسلامی ایران، دفتر هفتم، به کوشش رسول جعفریان، قم.
- افشاری، مهران، ۱۳۸۵، تازه به تازه، نو به نو، با مقدمه کتایون مزدپور، تهران.
- امیدسالار، محمود، ۱۳۸۱، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، تهران.
- جعفریان، رسول، ۱۳۷۷، «مقدمه»، حسن کاشی، تاریخ محمدی یا ...، قم.
- جعفریان، رسول، ۱۳۸۲، «مروری اجمالی بر منقبت امامان — علیهم‌السلام — در شعر فارسی»، مشکوة، نشریه علمی - ترویجی بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ش ۷۸.
- چهارده رساله در باب فتوت و اصناف، به کوشش مهران افشاری و مهدی مداینی، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۴، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، ۱۳۸۹ ش.
- دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۹۰۰ م / ۱۳۱۸ ق.
- ربیع، علی‌نامه، چاپ عکسی، با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی و محمود امیدسالار، تهران، ۱۳۸۸ ش.
- شهیدی، سید جعفر، ۱۳۶۰، «بهره ادبیات از سخنان علی علیه‌السلام»، یادنامه کنگره هزاره نهج‌البلاغه، تهران.
- عالم‌آرای صفوی، به کوشش بدالله شکری، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساریه (سی رساله)، به کوشش مهران افشاری، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر سوم، تهران، ۱۳۸۸ ش.
- قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، تهران، ۱۳۵۴ ش.
- قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل، تقض، معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، به کوشش میرجلال‌الدین محدث، ج ۱، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.
- قصه حسین کرد شبستری، بر اساس روایت ناشناخته موسوم به حسین‌نامه، به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری، تهران، ۱۳۸۵ ش.

کاتب، احمدبن حسن بن علی، *تاریخ جدید یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۸۶ ش.
کاشفی سبزواری، حسین واعظ، *فتوت‌نامه سلطانی*، به کوشش محمدجعفر محجوب، تهران، ۱۳۵۰ ش.

کاشی، کمال‌الدین حسن بن محمود، *دیوان حسن کاشی*، به کوشش سید عباس رستاخیز، با مقدمه‌ی حسن عاطفی، تهران، ۱۳۸۸ ش.

محجوب، محمدجعفر، ۱۳۸۲، *ادبیات عامیانه ایران*، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران.

میرزا محمد، علی‌رضا، ۱۳۸۰، *در بارگاه آفتاب، نهج‌البلاغه در ادب پارسی*، تهران.

نصرآبادی، محمدطاهر، *تذکره نصرآبادی*، به کوشش احمد مدقق یزدی، یزد، ۱۳۷۸ ش.

هفت‌لشکر، طومار جامع نقالان، *از کیومرث تا بهمن*، به کوشش مهران افشاری و مهدی مدائنی، تهران، ۱۳۷۷ ش.

Stanfield-Johnson, R., 2004, "The Tabarra'iyān and Early Saffarids," *Iranian Studies*, vol. 37, no. 1, pp. 47-71.